

معناشناسی «وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی

محمد آقایان حسینی^۱، مسعود راعی دهقی^۲*

چکیده

عبارت «وجدان انسانی» در برخی از اسناد بین‌المللی به کار رفته است. این عبارت با بار معنایی خاص خود در صدد پر کردن خلأهای حقوقی در منابع حقوق بین‌المللی است و تلاش کرده است تا به عنوان معیاری برای ارزیابی قواعد نظام حقوقی بین‌المللی قرار گیرد. از این رهگذر تحولات انسان‌دوستانه عارض شده بر حقوق بین‌المللی، قابل درک است. آنچه در این پژوهش مطمح نظر قرار گرفت، توجه به کاربردهای مفهوم «وجدان انسانی» در تبیین معناشناختی آن بود و منظور از این تحقیق، یافتن جایگاه این مفهوم در منابع حقوق بین‌المللی است.

واژگان کلیدی

اسناد بین‌المللی، خلأ حقوقی، معناشناسی، منابع حقوق بین‌المللی، وجدان انسانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشکده الهیات و معارف اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی،

نجف‌آباد، ایران

۲. دانشیار گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول).

Email: masoudraei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۸

مقدمه

عبارت «وجدان انسانی» و مشتقات آن همچون «وجدان عمومی»، «اصول انسانی»، «ملاحظات اولیه انسانی» و «قوانین انسانی» از اواخر قرن نوزدهم در اسناد بین‌المللی وارد شد و همواره این اسناد را تحت تأثیر خود قرار داده است. این عبارات با اینکه در ابتدا متضمن تعهدات الزام‌آوری نبوده و تکالیف پوزیتیویستی را بر عهده طرفین معاهدات بین‌المللی قرار نمی‌دادند، فراتر از تعهدات قراردادی و عرفی، نقشی راهنماگونه و ضابطه‌ای داشته و اسناد مزبور را به هدف خود، که انسانی‌تر کردن نظام حقوقی بین‌المللی است، رهنمون ساخته‌اند.

با مشاهده کلی چنان نتایجی، استخراج مفهوم «وجدان انسانی»، آنچنان که در اسناد بین‌المللی به کار رفته است و چگونگی اثرگذاری این مفهوم بر اسناد بین‌المللی؛ همچنین پژوهش در نوع، کیفیت و کمیت آثار به‌جامانده از این مفهوم در حقوق بین‌المللی، مسائلی‌اند که پژوهشگر را به جست‌وجو و تحقیق واداشته است. ملاحظه می‌شود که روند مورد نظر یک معناشناسی حقوقی^۱ است. نتایج این پژوهش می‌تواند در شناخت فرایندی که «وجدان انسانی» توانسته است در تنگناهای جامعه بین‌المللی و موارد خلأ در حقوق بین‌المللی راهگشا باشد و نوپایی این نظام حقوقی را جبران کند، یاری رساند. تعیین شاخصه‌های کاربرد «وجدان انسانی» به‌عنوان منبع اصلی یا تکمیلی حقوق بین‌المللی به‌گونه‌ای که مستند آرای محاکم بین‌المللی قرار گیرد، و نیز رفع موانع فنی و بنیادین چنان کاربردی می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی باشد.

«وجدان انسانی» تحت تأثیر مکتب حقوق طبیعی جدید و اندیشمندان روشنگری، به‌نحو هوشمندانه‌ای در دوران پس از جنگ جهانی دوم در برخی اسناد بین‌المللی تعبیه شده است. درج این مفهوم و مشتقات^۲ آن در اسناد بین‌المللی، کارکرد بسیار مهم و فعالی را در ابواب حقوق بین‌المللی داشته و به تدریج این مفهوم و مفاهیم مترادف آن، در قامت یک منبع مادی و متقن قواعد حقوقی، در رفع کاستی‌های منابع پوزیتیویستی حقوق بین‌المللی نقش کم‌نظیری داشته‌اند. در نقشی دیگر، «وجدان انسانی» خود شاخص ارزیابی قواعد نظام حقوقی بین‌المللی

۱. منظور از معناشناسی حقوقی بررسی یک نهاد حقوقی (برای مثال یک مقرر) از دو جنبه است. یکی به لحاظ معنای عادی و منظوری است که اغلب از یک عبارت برداشت می‌شود و دیگری معنایی است که به لحاظ حقوقی بر کاربرد آن عبارت در یک نظام حقوقی قابل بررسی است. طبیعی است که جنبه دوم حالت کارکردشناسانه پیدا می‌کند.

۲. منظور از «مشتقات وجدان انسانی» عبارات «وجدان عمومی»، «اصول انسانی»، «ملاحظات اولیه انسانی» و «قوانین انسانی» است که به‌ویژه با قید مارتنس در مقدمه کنوانسیون‌های صلح لاهه به حقوق بین‌المللی راه یافتند و سرانجام در عبارت «وجدان انسانی» به تکامل رسیدند. بی‌شک به لحاظ مفهومی منبع و منشأ همه عبارات یادشده، نهاد وجدان در انسان است.

قرار گرفت. به عبارتی نظام حقوقی بین‌المللی همواره در تلاش بوده است تا در مواجهه با «وجدان انسانی» هماهنگی بیشتری از خود نشان دهد؛ فرایندی که انسانی کردن حقوق بین‌المللی خوانده می‌شود. این ویژگی، «وجدان انسانی» را ضابطه ارزشی سلسله‌مراتب قواعد حقوق بین‌المللی معرفی کرد و سبب غالب شدن رویکرد حقوق بشری بر رویکرد حاکمیت‌محور در روابط بین‌الدولی شد. رهیافت حقوق بشری حقوق بین‌الملل، خود، تحولات مهمی را بر دکرترین مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها عارض کرد.

سنخ‌شناسی^۱ عبارت «وجدان انسانی»

معنای لغوی

وجدان^۲ از لحاظ لغوی به معنای یافتن و رسیدن به واقع چیزی است. همچنین به معنای باطن، شعور، خودآگاهی، بصیرت و قوه‌ای درونی است (معین: ۱۳۸۲، معنای وجدان) که سبب می‌شود انسان خوب را از بد باز شناسد.^۳ نیروی وجدان امری درونی است که هر انسانی بی‌واسطه آن را در درون خود حس می‌کند. از این‌رو استعاراتی که برای وجدان استفاده می‌شوند عبارت‌اند از «ندای درون» و «نور باطن» (Moore, 2000: P. A). وجدان از ویژگی‌های تمایزدهنده نوع بشر از دیگر موجودات زنده است و در واقع اخلاقیات از آثار به‌کارگیری وجدان در زندگی انسان‌ها هستند. از این لحاظ، به تعبیری، رفتارهای منطبق با وجدان را رفتارهای انسانی و نقض وجدانیات را دور شدن از انسانیت می‌خوانند. «وجدان به‌نحو فزاینده‌ای در حقوق داخلی و بین‌المللی، به‌عنوان امری که قابلیت اعمال آن در جهان (به‌عنوان یک کل) وجود دارد پذیرفته شده است».^۴

اگر وجدان را نیروی درونی انسانی بدانیم که ما را به اقتضای انسان‌بودنمان به اموری امر و از مواردی نهی می‌کند، در نسبت‌شناسی وجدان با اخلاقیات و هنجارهای اجتماعی که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت‌اند، دو حالت قابل تصور است؛ حالت اول آنکه همه انسان‌ها، تا آنجا که تحت تأثیر توجیهات فکری خاص نبوده یا دچار وضعیت غیرعادی در سلامتی خویش نباشند، به انسانی بودن برخی امور و غیرانسانی بودن برخی دیگر، اذعان قطعی دارند و این واکنشی به جهت ارضای وجدان است که در این مقاله از آنها به «وجدانیات اولیه» یاد می‌کنیم.

1. Typology

2. Conscience

3. <http://en.wikipedia.org/wiki/Conscience>

4. <http://en.wikipedia.org/wiki/Conscience>

برای مثال سلب حیات یا ایراد جرح بر دیگران بدون هیچ دلیل منطقی، وجدان انسان را جریحه‌دار می‌کند. به نظر می‌رسد تعبیرهایی همچون «وجدان بیدار» ناظر بر این کارکرد وجدان است.

حالت دوم، کارکرد وجدان به عنوان نیروی محرکه اخلاقیات، ایدئولوژی یا هنجارهای فرهنگی و اجتماعی است که بنا به اقتضائات هر جامعه، منحصر به فرد است. در واقع در این حالت، نیروی وجدان در مقابل مطاوعت فرد از هنجارهای اجتماعی یا مکتبی‌اش، احساس خرسندی و رشد معنوی را به وی القا می‌کند و در برابر نقض ضابطه‌های مذکور، احساس شرمندگی، خسران و پشیمانی را. برای اهداف این مقاله این دسته از وجدانیات را نیز «وجدانیات متأثر» یا ثانویه می‌نامیم.^۱

با توجه به آنچه گفتیم طبیعی است که وجدانیات ثانویه گاهی با وجدانیات اولیه منطبق بوده و گاهی متعارض باشند، چراکه تحت تأثیر مقتضیات خاص جوامع مختلف قرار دارند.

دیدگاه‌های دینی و مذهبی

دیدگاه‌های دینی، اغلب وجدان را منشأ اخلاقی که ذاتی همه انسان‌ها و در جهت دنیای مَنعم یا خداوند است، می‌دانند (Smart, The World's Religions, 1989: 10-21) در دین زرتشت روح، پس از مرگ، بر پل جداکننده قضاوت می‌شود و در آنجا افراد بد توسط طبیعت برتر خودشان یا همان وجدان که آن را نفی می‌کردند، عذاب می‌کشند و برای همیشه مهمان خانه دروغ (دوزخ) خواهند بود (Noss, 1968: 477). در کتاب مقدس پالی، بودا ابعاد مثبت وجدان و قلب پاک و آرام و ذهن هدایت‌یافته را با یکدیگر مرتبط می‌داند و وجدان را قدرت روحانی و از نگهبانان جهان تلقی می‌کند. (Smart, Religious Experience, 1971: 118) در دین اسلام، قرآن وجدان را به نفس لوامه تعبیر می‌فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ و سوگند به نفس ملامتگر که صاحبش را ملامت می‌کند» (قیامت: ۲)، یعنی قوه‌ای در وجود انسان هست که وقتی انسان کاری را انجام می‌دهد با خود انسان حرف می‌زند و او را سرزنش می‌کند. همچنین در قرآن کریم وجدان به مفهوم تقوا بسیار نزدیک است: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا* فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوِيهَا؛ و سوگند به نفس آدمی و آنکه او را به حد کمال نیکو بیافرید، پس بدی‌ها و تقوا را به

۱. در خصوص اینکه چه منطقی بر ایجاد چنین تفکیکی وجود دارد می‌توان گفت همان‌طور که در تخلف فرد از ایدئولوژی یا آیین‌های اجتماعی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، حس پشیمانی یا بر هم خوردن آرامش درونی نصیبش می‌شود، هنگام کشتن دیگران یا سلب مالکیت از حقوق مکتسبه ایشان که با جواز ایدئولوژیک یا فرهنگی، آن را صورت داده است نیز، کم و بیش احساس گناه و پشیمانی در فرد پدیدار می‌شود. در واقع این احساس ناشی از فائق آمدن هم‌نوع دوستی، که از وجدانیات اولیه ناشی می‌شود، بر وجدانیات ثانویه است.

وی الهام کرد» (شمس: ۸ و ۷)؛ یعنی انسان بدون آموزش بیرونی، با الهام الهی خوب و بد را می‌فهمد و لازم نیست که خوب و بد را معلم به انسان بیاموزد، وجدان انسان به انسان می‌فهماند (مطهری، بی‌تا).

دیدگاه روان‌شناسی

«دیدگاه‌های عمومی علمی یا سکولار، ظرفیتی را برای وجدان در نظر گرفته‌اند که احتمالاً از طریق ژنتیک تعیین می‌شود و احتمالاً موضوع آن (مانند زبان) به‌عنوان بخشی از فرهنگ، آموزش داده شده یا تحت تأثیر عواملی به‌وجود آمده است» (Winch, 1968).

به لحاظ روان‌شناسی «وجدان» اغلب به‌عنوان احساس پشیمانی در هنگامی که انسان اعمالی را بر خلاف ارزش‌های اخلاقی خویش انجام می‌دهد و نیز احساس درستی و درستکاری هنگامی که اعمالی را وفق این ارزش‌ها انجام می‌دهد، توصیف شده است. (May, 1983: 57) در این نگاه، وجدان تولیدکننده یک احساس ارزشی شخصی برای فرد انسان است که مانند یک دادگاه وی را در قبال رفتارها و افکار خودش، تصدیق و تشویق یا متهم و محکوم می‌کند. زیگموند فروید وجدان را به‌عنوان ویژگی‌ای که به لحاظ روانی از رشد تمدن‌ها نشأت می‌گیرد تلقی کرده است (Fromm, 1980: 126-127). از نظر فلاسفه عقل‌گرا،^۱ وجدان، قضاوتِ خردِ هر شخص دربارهٔ احساسات و اعمال خودش است.^۲

پیشینه طرح مفهوم «وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی

از اواخر قرن نوزدهم و همزمان با اولین کنفرانس صلح لاهه، عباراتی که متضمن مفاهیم «وجدان بشر» یا «وجدان انسانی» بودند، به دلایلی به اسناد بین‌المللی راه پیدا کردند و در حوزه حقوق بین‌المللی و تحولات اجتماعی بین‌المللی آثار بزرگ و شایان توجهی از خود به‌جا گذاشتند. از جمله، عبارات «قوانین انسانی»^۳ و «وجدان عمومی»^۴ که در ۱۸۹۹م در اولین کنفرانس لاهه در «قید مارتنس»^۵ به‌کار رفت و به موجب کنوانسیون دوم ۱۸۹۹م لاهه دولت‌ها توافق کردند تا زمانی که قواعد کامل‌تری در خصوص حقوق جنگ وضع شود، جمعیت‌ها و متخاصمان تحت حمایت اصول حقوق بین‌المللی برگرفته از رویه ملل متمدن و براساس «قوانین انسانی» و ضرورت‌های «وجدان عمومی» خواهند بود. «وجدان عمومی»^۶ قدری با

1. Rationalist

2. See: www.people.fas.harvard.edu/~korsgaar/CMK.Conscience.E.Ed.pdf Accessed May 08, 2013.

3. Laws of Humanity

4. Public Conscience

5. Martens Clause

۶. وجدان جمعی در حوزه علوم اجتماعی اولین بار توسط امیل دورکیم مطرح شد. اما در اینجا منظور بررسی

«وجدان فردی انسانی» متفاوت است. اگرچه منظور از «وجدان عمومی» نیز در کنار هم قرار دادن داوریهایی است که انسان‌ها براساس «وجدان فردی» خود انجام می‌دهند، این داوریه‌ها متعلق به یک موضوع و یک بازه زمانی خاص‌اند. برای مثال رویکرد «وجدان عمومی» در دنیا به دخالت ناتو در بحران بوسنی، گویی یک روح عینی آن‌گونه که هگل از آن سخن می‌گوید به وجود می‌آید که متمایز از اعضاست.

از «وجدان عمومی» لزوماً «اصول انسانی» ناشی نمی‌شوند، بلکه وجدان انسان‌های یک دوره به خصوص، قضیه خاصی را با ضوابطی که آنها را «اصول انسانی» می‌خوانیم، می‌سنجند و حکم خود را در کنش‌ها و واکنش‌های مختلف ابراز می‌دارند. از جمع این احکام، «وجدان عمومی» شکل می‌گیرد. بالطبع منظور از «وجدان عمومی» در یک سند بین‌المللی، وجدان‌های تمام ملت‌های دنیاست نه صرفاً یک کشور خاص که ممکن است تحت تأثیر یک ایدئولوژی به رفتارهای غیرانسانی در بازه خاصی رضایت دهد. هرچند در یک قانون داخلی نیز «وجدان عمومی» در مورد یک مسئله داخلی می‌تواند انسانیت را مشروعیت بخشد.

به عبارت دیگر «وجدان عمومی» به کارگیری «اصول انسانی» در یک یا چند مورد خاص است. طبیعی است که نتیجه «وجدان عمومی» متغیر و متناسب با شرایط و اوضاع و احوال باشد و همواره ویژگی پویایی و تناسب را به قید مارتنس ببخشد. این ویژگی برای داوریه‌های «وجدان انسانی» مشروعیت عمومی و قدرت ایجاد می‌کند. پذیرفتن «وجدان عمومی» به عبارتی ایجاد نوعی دموکراسی است میان آرای وجدان‌های انسانی و اعتقاد بر اینکه رأی عموم اشتباه نمی‌کند.

اعتباربخشی به ضرورت‌های «وجدان عمومی» کنش هدفمندی بود که بعدها نتایج ارزشمند آن را در ایجاد و گسترش نهاد فرهمند «افکار عمومی» در حقوق بین‌المللی مشاهده کردیم.

در کنفرانس بعدی لاهه در ۱۹۰۷م تغییراتی در قید مارتنس به وجود آمد و عبارت «قوانین انسانی» جای خود را به «اصول انسانی»^۱ داد. عبارت «اصول انسانی» در شکل ترقی‌یافته قید مارتنس در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹،^۲ پروتکل‌های الحاقی^۳ به این کنوانسیون‌ها در ۱۹۷۷، قطعنامه ۲۳ کنفرانس ۱۹۶۸ حقوق بشر تهران^۴ و کنوانسیون ۱۹۸۰ منع و محدودیت استفاده از برخی تسلیحات کنوانسیون^۵ گنجانده شد و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی

مفهومی از وجدان عمومی است که در اسناد بین‌المللی به کار رفته است.

1. Principles of humanity
2. The Geneva Conventions of August 12, 1949
3. Two Additional Protocols to the Geneva Conventions 1977
4. International Conference of Human Rights, Tehran. Res. XXIII, 1968
5. Convention on Prohibition or Restriction on the Use of Certain Conventional Weapons Which May Be Deemed to Be Excessively Injurious or to Have Indiscriminate Effects,

مشورتی ۱۹۹۶ خود در مورد مشروعیت تهدید یا به‌کارگیری تسلیحات هسته‌ای^۱ به آن اشاره کرد. همچنین این قید در پرونده Furundzija در دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق مورد استناد قرار گرفت.^۲

عبارت دیگری که با «وجدان انسانی» ارتباط معنایی و مفهومی نزدیکی دارد، عبارت «ملاحظات اولیه انسانی»^۳ است. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی ۱۹۴۶ درباره کانال کورفو^۴ در صفحه ۴۱ این عبارت را به‌کار برد. دیوان در این رأی تعهد دولت آلبانی به اعلام مین‌گذاری بودن آب‌های سرزمینی کشورش را نه ناشی از کنوانسیون‌های لاهه و دیگر قواعد و عرف‌های بین‌المللی بلکه ناشی از «ملاحظات اولیه انسانی» می‌داند. همچنین دیوان در ۱۹۹۶ در رأی مشورتی درباره مشروعیت استفاده از تسلیحات هسته‌ای در صفحه ۶۶ پاراگراف ۷۹، اصول حقوق بشردوستانه به‌ویژه اصل تفکیک و اصل ممنوعیت رنج بیهوده را ناشی از قواعد بنیادینی می‌داند که از «شخص انسان» و «ملاحظات اولیه انسانی» ناشی می‌شوند. دیوان در این زمینه به رأی خود در پرونده کانال کورفو اشاره کرده و اعلام می‌کند که این قواعد بنیادین مربوط به «ملاحظات اولیه بشری» هستند و از قواعد مسلم عرف بین‌المللی محسوب می‌شوند و برای همه دولت‌ها فارغ از اینکه عضو کنوانسیون‌های لاهه و ژنو باشند یا خیر، لازم‌الاتباع هستند. همچنین این عبارت در رأی دیوان مزبور در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحده آمریکا در نیکاراگوئه ۱۹۸۶ نیز به‌کار رفته است. دیوان در این رأی ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ را به‌عنوان حداقل حقوق بشردوستانه معرفی کرده و با اینکه موضوع ماده ۳ مشترک این کنوانسیون‌ها مربوط به «مخاصمات غیر بین‌المللی» است، دیوان اذعان داشته که مقررات این ماده در حقوق «مخاصمات بین‌المللی» نیز باید رعایت شوند و این حداقل همان «ملاحظات اولیه انسانی» است که دیوان قبلاً در قضیه تنگه کورفو ضرورت رعایت آن را احراز و یادآوری کرده بود.^۵ همچنین این عبارت در دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق در پرونده Martić^۶ و نیز در قطعنامه ۱۰۶۷ شورای امنیت مورد استناد قرار گرفته است.^۷

Oct. 10, 1980.

1. The Advisory opinion of International Court of Justice on (ICJ) Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons. On 8 July 1996.
2. Prosecutor v. Furundzija, Judgement, No. IT° 95° 17/1° T, para. 137 (Dec. 10, 1998).
3. Elementary Considerations of Humanity
4. Corfu Channel case (UK v. ALB) (Merits), 1949 ICJ Rep. 4, 22 (Apr. 9)
5. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Jurisdiction and Admissibility, 1984 ICJ REP. 392 June 27, 1986.
6. Prosecutor v. Martić, Review of the Indictment Pursuant to Rule 61, No. IT° 95° 11° R61, paras. 12-13 (Mar. 13, 1996).

۷. شایان ذکر است که موارد ذکرشده از درج مفاهیم مورد بحث، بدون قید حصرند و ذکر اسناد بین‌المللی مذکور از باب اهمیت و میزان تأثیر آنهاست.

عبارت «وجدان بشریت» یا «وجدان انسانی» به صورت خاص، پنج بار در اسناد بین‌المللی به کار رفته است. اولین بار در قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص نسل‌زدایی بود: «... نسل‌زدایی وجدان بشر را وحشت‌زده کرده است...»^۱. عبارت انگلیسی معادل «وجدان بشر» که در این قطعنامه به کار رفته "Conscience Of Mankind" است. دومین سند محتوی عبارت «وجدان انسانی» بیانیه افتتاحیه دادستانی دادگاه نظامی آمریکا در نورنبرگ بود که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۷ توسط «بنجامین برل فرنز»^۲ منتشر شد. وی در این بیانیه اظهار داشت: «وجدان انسانی اساس و بنای همه [نظام‌های] حقوق [ای] است. ما در اینجا به دنبال تصمیمی هستیم که جلوه‌گر وجدان باشد و حقوق اولیه بشر را تحت قانون، مورد تأکید قرار دهد»^۳. به فاصله دو سال بعد از صدور قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر^۴ در قالب قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد صادر شد که در مقدمه اشعار می‌داشت: «... نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اعمال وحشیانه‌ای منتج شده که وجدان بشر را به شدت خشمگین کرده است...». در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز عبارت انگلیسی مورد استفاده "Conscience Of Mankind" بود.

چهارمین سند محتوی مفهوم مورد اشاره، رأی مشورتی^۵ دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص امکان اعمال حق شرط بر کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی بود: «... منشأ این کنوانسیون نشان می‌دهد، ملل متحد قصد داشته‌اند که نسل‌زدایی را به عنوان جرمی تحت حقوق بین‌الملل که متضمن نادیده گرفتن کل گروه‌های انسانی می‌باشد محکوم و مجازات نمایند. نادیده گرفتنی که موجب وحشت‌زده کردن وجدان بشریت می‌باشد...». دیوان نیز در این رأی عبارت انگلیسی "Conscience Of Mankind" را به کار برد و در نهایت پنجمین سند محتوی عبارت «وجدان انسانی» اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری^۶ است که در مقدمه آن آمده است: «... با یادآوری اینکه طی این قرن (قرن بیستم) میلیون‌ها کودک، زن و مرد قربانی وحشیگری‌های غیر قابل‌تصور شده‌اند که «وجدان بشریت» را عمیقاً هراسان کرده است...». عبارت انگلیسی به کاررفته در این سند با سه سند پیش‌گفته متفاوت است و به جای "Conscience Of Mankind" عبارت "Conscience Of Humanity" استفاده شده است.

1. UN General Assembly, Res. 96 (1). 11th Dec. 1946

2. Benjamin Berell Ferencz

3. <http://law2.umkc.edu/faculty/projects/ftrials/nuremberg/einsatzopenpros.html> Accessed May 08, 2013.

4. UN General Assembly, Res. 217 A (III). 10th Dec 1948.

5. Advisory Opinion concerning Reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide of 28 May 1951, P. 12.

6. Statute of International Criminal Court Adopted at 1998

«وجدان بشر» یا «وجدان انسانی»^۱

از مطالعه و مذاقه در روند تاریخی رشد و ترقی نظام‌های حقوقی و شعبه‌های آنها یک مسئله را به‌روشنی می‌توان دید و آن حرکت و تکامل این نظام‌ها و شعب از هنجارهای دینی، اخلاقی و عرفی به سمت قوانین مدون یا نوشته است. هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، و نیز ضرورت‌های فنی حقوقی، در عملکرد الگوهای فردی و جمعی برای حیات و ترقی یک جامعه^۲، به تدریج از استحکام حقوقی برخوردار شده و شکل قانون به خود گرفته‌اند. پس از طی این مرحله، حقوقدانان همواره در تلاش بوده‌اند که بین حوزه‌های هنجاری^۳ یا حقوق نرم^۴ با حوزه‌هایی که فرایند قانونی شدن را طی کرده و از ضمانت اجرای حقوقی^۵ برخوردار بوده‌اند، تفکیک قائل شوند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۶۳). در اصطلاح به چنان نظام‌هایی، تحقیقی یا پوزیتیویستی^۶ و به قواعد موجود در این نظام‌ها قواعد موضوعه^۷ گفته می‌شود. هم‌اکنون مدون بودن وجه غالب بیشتر نظام‌های حقوقی داخلی و نیز نظام بین‌المللی است؛ این مسئله حتی در مورد نظام‌های حقوقی عرفی یا مبتنی بر رویه قضایی نیز صدق می‌کند. (Barker & Padfield, 1998: P. 25) اما در جمع‌بندی تحلیل‌ها، حقوقدانان نتیجه گرفته‌اند که قواعد موضوعه باید کاشف از عوامل و منابع مادی همچون اخلاقیات و ضروریات فرهنگی و اجتماعی تابعان نظام‌های حقوقی باشد (فلسفی، ۱۳۷۹: فصل اول). نتیجه آنکه با اذعان به الزامات موضوعه بودن قواعد حقوقی، برای رفع نواقص دامنه حقوق و توسعه حاکمیت قانون بر تمامی شئون روابط اجتماعی نیز، باید قانونگذاری مبتنی بر منابع مادی و ضرورت‌های اجتماعی^۸ داشته باشیم. چنان عملکردی، خودبه‌خود، الزام بیشتر قواعد حقوقی و ترسیم ضمانت اجرای مؤثرتر را نیز در پی خواهد داشت (Franck, 1998: 24-45).

در نظام‌های حقوقی مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی جهت شمول حقوق، به موارد اجمال، ابهام یا نقص قانون دیده می‌شود. در چنین مواقعی، منصرف از قانونگذاری (که برای مثال در حقوق بین‌الملل فرایندی زمان‌بر و صعب‌الوصول است) نظام‌های حقوقی به یافتن راه‌حل از

1. Conscience of Humanity

۲. منظور ضرورت‌هایی است که عملکرد منطقی قواعد حقوقی را در جهت حصول عدالت و برقراری نظم سبب شود. این منطقیات تحت عنوان اصول حقوقی، منطقیات حقوقی اصول کلی حقوقی و ... شناخته می‌شوند؛ مانند اصل برائت یا اصل قانونی بودن جرم و مجازات در حقوق کیفری یا اصل آزادی اراده در قراردادها.

3. Norms

4. Soft Law

5. Legal Sanction

6. Positivism

7. Statutory Law

۸. دکتر کاتوزیان از این ضرورت‌ها و عوامل مادی به «نیروهای سازنده حقوق» یاد کرده‌اند. رک: کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، فلسفه حقوق، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.

طریق تفسیر، رجوع به آرای پیشین محاکم عالی یا رجوع به یک سری متون دینی یا فلسفی خاص، حکم می‌کنند.^۱

با اینکه توسعه (رشد کمی) و تکامل (رشد کیفی) قواعد موضوعه بین‌المللی در طول یکصد و بیست سال گذشته شتاب چشمگیری داشته است، حقوق بین‌الملل به تعبیر بسیاری از حقوقدانان یک نظام نوپاست (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۱۶) و دور از ذهن نیست که در نوپایی این عرصه، بازیگری منابع و عوامل مادی کماکان بارزتر از حقوق موضوعه باشد. از این رو ارجاع برخی از اسناد حقوقی که حاوی قواعدی موضوعه‌اند، به یک سری منابع یا ضوابط نامتعیین غیرحقوقی برای شمول موارد پیش‌بینی نشده در آن سند، قابل درک و هوشمندانه به نظر می‌رسد. یکی از مثال‌های بارز این عملکرد جالب و منحصر به فرد عوامل و منابع مادی، تعبیه عبارت «وجدان انسانی» و مشتقات و خروجی‌های آن در برخی از معاهدات و آرای قضایی بین‌المللی است. در مطالب پیش‌گفته به کاربرد برخی از این مفاهیم در اسناد بین‌المللی اشاره شد.

این موضوع که چطور مفهوم غیرموضوعه «وجدان انسانی» و مشتقات آن، نقشی مرکب از منبع مادی و موضوعه یافته و در توسعه و تکامل قواعد و نظام حقوق بین‌المللی به‌خصوص حوزه‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه تأثیرگذار شده است، بخشی از کارویژه این مقاله است. پس از بررسی معناشناختی «وجدان انسانی» در این بخش، کاوش خواهیم کرد که چگونه درج عبارت «وجدان انسانی» به‌عنوان منبع و منشأ مفاهیم دیگری همچون «قوانین انسانی»، «اصول انسانی»، «فرامین وجدان عمومی» و «ملاحظات اولیه انسانی» در پر کردن خلأ قواعد موضوعه متناسب در حقوق بین‌المللی مؤثر بوده و خود زمینه‌ساز وضع قواعد موضوعه مورد نیاز جامعه بین‌المللی شده است.

همان‌طور که در پیشینه طرح مفهوم «وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی گفته شد، این مفهوم در اسناد بین‌المللی با دو عبارت ذکر شده است که برای بررسی دقیق‌تر و بیان تفاوت‌ها، اولی را «وجدان بشر» و دومی را «وجدان انسانی» در نظر می‌گیریم. انجمن‌های پرسش و پاسخ آنلاین انگلیسی^۲ تفاوت شایان توجه معنایی را میان دو عبارت Mankind و Humanity ذکر نکرده‌اند، با این حال در این زمینه چند نکته به ذهن می‌رسد. از جمله اینکه با توجه به زمان

۱. ر.ک: اصل ۱۶۷ قانون اساسی ج.۱، ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری،

همچنین:

Shahabuddeen, Muhammad. Precedent in the world court, Cambridge University Press (2007)

2. <http://io9.com/5962243/think-twice-before-using-mankind-to-mean-all-humanity-say-scholars>; Accessed May 08, 2013.

<http://qna.rediff.com/questions-and-answers/what-is-the-difference-between-mankind-and-humankind/15489430/answers>; http://www.answerbag.com/q_view/129239/;

درج عبارت Mankind در اسناد سال‌های دههٔ چهل و پنجاه، و ذکر Humanity در اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی کیفری در سال‌های پایانی قرن بیستم، تحول به سمت غیرجنسیتی^۱ کردن زبان کاملاً مشهود است. جنبش غیرجنسیتی کردن زبان در جهت تحقق حداکثری اهداف حقوق بشری است که زن و مرد را دارای حقوق و تکالیف برابر می‌داند. از این رو تلاش دارد زبان را که در گذشته مردسالارانه بوده است، به سمت غیرجنسیتی بودن ببرد.^۲ از این رو کاربرد Humanity به جای Mankind قابل درک به نظر می‌رسد.^۳

نکتهٔ دیگر اینکه Mankind که به بشریت و بشر ترجمه و معنا می‌شود، به افراد بشر اشاره می‌کند و تمایز یک گونهٔ خاص از موجودات زنده است، بدون اینکه متأثر از اندیشه یا نحلهٔ خاصی باشد. این معنا را از حالت اسم مصدری «بشریت» (بشر بودن) هم می‌توان متصور بود. در واقع وقتی Mankind به کار می‌رود، به خود افراد انسانی با تمام ویژگی‌های خوب و بد فهمیده می‌شود؛ در حالی که Humanity را علاوه بر اینکه می‌توان «انسانی» ترجمه کرد، به معنای انسانیت و ویژگی‌های مثبت انسانی نیز است که اغلب نه به افراد بشر بلکه به عنوان عناصر تمایزدهندهٔ انسان‌ها از دیگر موجودات زنده از جهات غیرفیزیولوژیک فهمیده می‌شود. از این رو «انسانیت» مفاهیمی مانند اجتماعات مدرن، مدنیت، اخلاق، نعدوستی، داشتن وجدان و ... را به همراه دارد، در حالی که Mankind افراد بشر را که روی دو پا راه می‌روند، می‌اندیشند، ابزار می‌سازند و ویژگی‌های روحی روانی خاصی دارند، به ذهن متبادر می‌سازد. به همین دلیل واژه‌هایی شبیه به Humanity وجود دارند که به معنای مهربانی و رفتار انسانی‌اند، مانند Humane.^۴

بی‌شک جهات تمایزات مذکور، کم و بیش در کاربرد این عبارات در اسناد بین‌المللی مؤثر بوده‌اند، با وجود این عبارات «وجدان انسانی» یا «وجدان بشریت» در اسناد بین‌المللی با اهداف و معانی نسبتاً مشابهی ذکر شده‌اند.

صرف مفهوم وجدان را نیز در بخش سنخ‌شناسی بررسی کردیم.^۵ اما اینکه عبارت «وجدان

1. Non-Sexist Language

2. See <https://www2.stetson.edu/secure/history/hy10302/nongenderlang.html> and http://en.wikipedia.org/wiki/Gender-neutral_language Accessed May 08, 2013

3. <http://io9.com/5962243/think-twice-before-using-mankind-to-mean-all-humanity-say-scholars>

۴. همچنین واژهٔ Humanity از انسانیت خاصی صحبت می‌کند که سوای تمام ادعاهای عمومیت داشتن و بدون سمت و سو بودنش، ریشه در اندیشه‌های عصر روشنگری دارد و در اسناد مذکور در بستری سکولار به کار می‌رود.

۵. وجدانیات اولیه به مفهوم یک ویژگی درونی انسانی که ناظر بر کنش‌ها و واکنش‌های بشر است و به افکار و رفتارهای او جهت انسانی می‌دهد و رفتارها و افکار او را با ملاک‌های خاصی قضاوت می‌کند که تقریباً برای

انسانی» در اسناد بین‌المللی به چه مفهومی به کار رفته، مسئله‌ای است که در اینجا و همچنین با سنجش نسبت این مفهوم با نظریات طرح‌شده در سنخ‌شناسی بررسی خواهد شد. اکنون اسناد مورد نظر را در دو بخش اسناد «حقوق نرم»^۱ و «اسناد حقوق سخت»^۲ بررسی می‌کنیم.

وجدان انسانی در اسناد حقوق نرم

اولین سند بین‌المللی که عبارت «وجدان بشر» را به کار برد قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی ملل متحد درباره جنایت نسل‌زدایی^۳ بود. این قطعنامه در بند اول خود اظهار داشت: «نسل‌زدایی، نادیده گرفتن حق زندگی کل گروه‌های انسانی است، همان‌گونه که قتل، نادیده گرفتن حق حیات افراد بشر است. چنین نادیده گرفتنی «وجدان بشریت» را وحشت زده کرده، نقصان زیادی بر انسانیت وارد آورده است و بر خلاف قوانین اخلاقی و روح و اهداف ملل متحد است».

نکته شایان توجه آن است که در حداقل پنج مرتبه از مواردی که «وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی به کار رفته است، به نحو منحصر یا در کلیت، متأثر از جنایت نسل‌زدایی بوده است.^۴

می‌دانیم که قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی درباره نسل‌زدایی در اولین سال کاری سازمان ملل متحد و پس از قطعنامه شناسایی اصول دادگاه بین‌المللی نورنبرگ به‌عنوان اصول حقوق بین‌المللی^۵ اتخاذ شده و کاملاً تحت تأثیر وحشت و دلهره‌ای است که جنایات

همه انسان‌ها عمومیت دارد، و وجدانیات ثانویه به‌عنوان ویژگی محکمه‌مانندی که عملکرد درون‌فرهنگی داشته و نه لزوماً در جهت انسانیت، بلکه در جهت یک جریان فکری فرهنگی خاص قرار دارد.

1. Soft Law
2. Hard Law

3. UN General Assembly, Res. 96 (1) 11th Dec. 1946

۴. قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی ملل متحد و رأی مشورتی ۱۹۵۱ دیوان بین‌المللی دادگستری به‌صورت مستقیم و منحصر به جنایت نسل‌زدایی مربوطاند. در خصوص اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز که پس از جنگ دوم جهانی توسط مجمع عمومی ملل متحد صادر شد، به‌طور خاص تحت تأثیر وحشت و انزجاری بود که نسل‌زدایی‌های گسترده نازی‌ها حین جنگ جهانی پدید آورده بود. در این زمینه ر.ک:

Johannes Morsink, (2008) *The Universal Declaration and the Conscience of Humanity: For presentation at the conference: Rights That Make Us Human Beings. Human Rights as an Answer to Historical and Current Injustice* Nuremberg, 20 November

و در خصوص اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز از جرایم تحت صلاحیت دیوان که در ماده ۵ ذکر شده‌اند و از مفاد مقدمه به‌وضوح می‌توان فهمید که یکی از مهم‌ترین علل برپایی این دیوان دائمی کیفری رفع بی‌کیفری کسانی است که از جمله مرتکب جنایت نسل‌زدایی می‌شوند.

5. UN General Assembly, Res. 95 (1). 11th Dec. 1946

روی داده در جنگ جهانی دوم بر دل‌ها و ذهن‌های مردم سراسر گیتی عارض کرده است. اما در میان جنایات تحت صلاحیت دادگاه نورنبرگ^۱، نسل‌زدایی که از مصادیق «جنایت علیه بشریت» شمرده می‌شد، مسئله‌ای وحشت‌آورتر و مهیب‌تر جلوه می‌کند و پس از این هم موضوع نشست‌ها، کنفرانس‌ها، کنوانسیون‌ها و آرای مختلف محاکم بین‌المللی قرار می‌گیرد. مجمع عمومی ملل متحد در قطعنامه یادشده، ارتکاب نسل‌زدایی را چنان مهیب و موجب شگفتی می‌داند که از آن به‌عنوان عامل وحشت «وجدان بشریت» یاد می‌کند.^۲ به‌عبارتی می‌توان گفت نسل‌زدایی شدیدترین نوع «جنایت علیه بشر» بود و بی‌تردید به همین دلیل در اسناد بین‌المللی عبارت وحشت‌زده کردن «وجدان بشریت» مستقیماً یا در جمع در مورد ارتکاب آن به‌کار رفته است. این پدیده مهیب، در کنفرانس دیپلماتیک رم ۱۹۹۸ نیز بدون معارض جدی به‌عنوان اولین جنایت مشمول صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری، در اساسنامه تعبیه شد (شیبث، ۱۳۸۴: ۵۳).

جنگ جهانی دوم یکی از هولناکترین مقاطع زیست انسان‌ها بر کره خاکی بوده و تاریخ شاهد نقض شدید و گسترده اصول و ملاحظات انسانی و اخلاقی در این دوره است. در اینجا این «وجدان‌های وحشت‌زده بشریت» است که فضای بین‌المللی و افکار عمومی جهانی را مهیا می‌کند و به تعبیر هگل «روح ذهنی» ممنوعیت نسل‌زدایی و جنایات علیه بشریت را شکل می‌دهد. جامعه بین‌المللی با صدور قطعنامه مذکور اهمیت موضوع را اعلام کرده و بستر لازم جهت برقراری مقررات عرفی یا وضع قواعد عهدنامه‌ای برای پیشگیری و محکومیت مرتکبان جنایت نسل‌زدایی را فراهم می‌آورند (تشکیل روح عینی). این قطعنامه عزم جزم جامعه بین‌المللی برای مقابله با این جنایات را نشان داد و عنصر اعتقاد بر الزام‌آوری^۳ ممنوعیت نسل‌زدایی را قوت بخشید. این امر سبب شد که به فاصله اندکی این ممنوعیت در کنوانسیون ۱۹۴۸ جلوگیری و مجازات جنایت نسل‌زدایی^۴ منعکس شود.

همان‌طور که در پیشینه بحث گفته شد، دومین سند محتوی عبارت «وجدان انسانی» بیانیه افتتاحیه دادستانی دادگاه نظامی آمریکا در نورنبرگ بود که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۷ توسط «بنجامین برل فرنز»^۵ یکی از بازرسان جنایات جنگی بعد از جنگ جهانی دوم و همچنین

۱. این جرایم عبارت بودند از جنایات علیه صلح، تجاوز به قوانین و عرف‌های جنگی (جنایات جنگی) و جنایت علیه بشریت.

۲. نسل‌زدایی در حقوق بین‌الملل چنان مهم جلوه می‌کند که در محاکم کیفری بعد از نورنبرگ و توکیو به‌صورت جنایتی جداگانه مطرح می‌شود. ر.ک: اساسنامه محاکم بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق و رواندا و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری.

3. *Opinio Juris*

4. The Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide was adopted by the United Nations General Assembly on 9 December 1948.

5. Benjamin Berell Ferencz

دادستان کل ارتش آمریکا در محاکمه «واحدهای کشتار سیار»^۱ نازی‌ها در دادگاه نظامی آمریکا در نورنبرگ، منتشر شد. وی در این بیانیه اظهار داشت: «وجدان انسانی اساس و بنای همه [نظام‌های] حقوق [ی] است». «ما در اینجا به دنبال تصمیمی هستیم که جلوه‌گر وجدان باشد و حقوق اولیه بشر را تحت قانون، مورد تأکید قرار دهد».^۲ در این بیانیه به جای Mankind واژه Humanity به کار رفته است. دادستان دادگاه نظامی آمریکا در نورنبرگ بنای این محکمه و تمام نظام‌های حقوقی را «وجدان انسانی» معرفی می‌کند؛ و در ادامه می‌گوید چطور می‌توانیم قائل بدان باشیم که واحدهای کشتار سیار نازی‌ها از سفاکی‌هایی که مرتکب می‌شدند تصور درستی نداشته‌اند درحالی‌که وجدان، همه انسان‌ها را از کشتن بی‌دلیل دیگران باز می‌دارد». در واقع توجه به این موقعیت مستلزم درک وضعیت خاص دادگاه‌های بین‌المللی و آمریکایی نورنبرگ و توکیو و ایراداتی است که از نظر قانونی بودن، حقوق حاکم بر و آیین دادرسی این محاکم طرح شده بود. به عبارتی «فرنز» و طرفداران رسیدگی‌های نورنبرگ و توکیو به دنبال شناسایی مبنایی قابل قبول برای دادگاه‌های مذکورند، به نحوی که حقوقی، منطقی و عادلانه جلوه کند. به همین سبب مبنای همه دادگاه‌ها و نظام‌های حقوقی را «وجدان انسانی» می‌دانند.

فارغ از انتقادهای وارد به دولت‌های پیروز در جنگ دوم جهانی و رسیدگی‌های نورنبرگ و توکیو، به نظر می‌رسد که محکمه‌سازی بشر تجلی آن خصوصیت محکمه‌مانندی است که در درون خود اوست، که ما از آن به وجدان یاد می‌کنیم. در واقع دادگاه‌ها نمودهای خارجی و عینی سیستمی‌اند که انسان در درون خود دارد و برای تحقق خارجی آن اقدام به محکمه‌سازی کرده است.

رأی مشورتی ۱۹۵۱ دیوان بین‌المللی دادگستری^۳ در مورد اعمال حق شرط بر این کنوانسیون به لحاظ زمانی چهارمین سند بین‌المللی است که عبارت «وجدان بشریت» در آن ذکر شده است. اما این سند را به دلیل ارتباط مستقیم موضوعی با سند اول، قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر بررسی می‌کنیم. این رأی دیوان نیز بار دیگر با اعلام اینکه نسل‌زدایی عامل وحشت «وجدان بشریت» بوده است، به ممنوعیت نسل‌زدایی و ویژگی عینی بخشید و آن را در حوزه قواعد آمره بین‌المللی وارد کرد. شریف باسیونی درباره تعیین شاخصه قواعد آمره بین‌المللی می‌گوید: «ممنوعیت جرایم شناخته‌شده بین‌المللی که اولاً تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی باشند و ثانیاً موجب وحشت «وجدان انسانی» شوند، می‌تواند به‌عنوان

1. Einsatzgruppen

2. <http://law2.umkc.edu/faculty/projects/ftrials/nuremberg/einsatzopenpros.html> Accessed May 08, 2013.

3. Advisory Opinion concerning reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide of 28 May 1951, P.12.

[شاخصی برای] آمره بودن یک قاعده مدنظر قرار گیرد.^۱ در حقیقت دیوان بین‌المللی دادگستری برای آنکه مشخص کند که آیا امکان حق شرط بر کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌زدایی وجود دارد یا نه یا اینکه چه نوع حق شرطی را می‌توان بر این کنوانسیون اعمال کرد، اظهار داشت:

«راه‌حل این مسائل را می‌بایست در ویژگی‌های خاص کنوانسیون نسل‌زدایی یافت. سرچشمه‌ها و خصایص آن کنوانسیون، اهدافی که ملل متحد و طرفین متعاقد دنبال کرده‌اند، روابط میان خود مقررات کنوانسیون، و روابط میان این مقررات و آن اهداف، عناصر تفسیر خواست و اراده مجمع عمومی و طرفین را فراهم می‌کند. منشأهای کنوانسیون نشان می‌دهد که قصد ملل متحد بر محکوم کردن و مجازات نسل‌زدایی به‌عنوان جرمی تحت حقوق بین‌المللی بوده است که دربردارنده انکار حق وجود کل گروه‌های انسانی بوده و انکاری است که «وجدان بشر» را وحشت‌زده کرده و به نقصان‌های زیادی بر انسانیت منتج شده است و بر خلاف قوانین اخلاقی و روح و اهداف ملل متحد است (قطعنامه ۹۶(۱) مجمع عمومی ملل متحد، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶). اولین نتیجه‌ای که از این مفهوم ناشی می‌شود آن است که اصولی که کنوانسیون را مورد تأیید قرار می‌دهند، اصولی‌اند که توسط ملل متمدن الزام‌آور شناخته شده‌اند، حتی بدون هر گونه تعهد کنوانسیونی. دومین نتیجه ویژگی جهانی داشتن هم محکومیت نسل‌زدایی است و هم ضرورت همکاری برای رهاسازی بشریت از چنان معضل نفرت‌انگیزی است.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود از آنجا که کنوانسیون پیشگیری و ممنوعیت نسل‌زدایی حاصل قطعنامه ۲۶۰ مجمع عمومی ملل متحد است، دیوان برای تفسیر کنوانسیون و پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده، به ویژگی‌های خاص کنوانسیون و قصد و نیت مجمع عمومی ملل متحد و طرفین متعاقد اشاره کرده و برای فهم این قصد و نیت به مفاد قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ استناد می‌کند. به عبارت دیگر وحشت‌زده شدن «وجدان بشریت»، وفاق اراده دولت‌ها برای صدور قطعنامه ۹۶(۱) مجمع عمومی را سبب شده و این قطعنامه هم خود بستر لازم جهت انعقاد کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی را فراهم کرده است. این فرایند مبین همان ادعایی است که در ابتدای این بخش در خصوص بازیگری فعال عناصر مادی در حقوق بین‌الملل مطرح شد. این بدان معناست که دیوان بین‌المللی دادگستری در این رأی مشورتی تلاش دارد تا «وجدان بشر» را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین و بنیادین‌ترین ملاک‌ها و معیارهایی که در صورت نقض، به‌زودی خواهد توانست اراده دولت‌ها و ملت‌ها برای ایجاد سازوکارهای

1. Bassiouni, *International Crimes: Jus Cogens and Obligatio Erga Omnes*, 59 *Law & Contemp Problems* (1996) 63, at 69.

2. See https://en.wikipedia.org/wiki/Genocide_Convention Accessed May 08, 2013

تحقیقی به منظور حراست از ارزش‌های جامعه بین‌المللی و احترام به اصول انسانی را فراهم آورد، مورد شناسایی و تأکید قرار داده است. همچنین این مسئله تأییدی بر ادعای «فرنز» است که اعلام داشت مبنای همه نظام‌های حقوقی «وجدان انسانی» است. از این نتیجه‌گیری در ارتباط با کاربرد «وجدان بشریت» در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بین‌المللی تلاش خواهیم کرد که نسبت این مفهوم را با قواعد امره بین‌المللی استخراج کنیم.

دیوان همچنین کارکرد دیگری را برای وجدان بشر ذکر می‌کند: «اصولی که کنوانسیون را مورد تأیید قرار می‌دهند، اصولی هستند که توسط ملل متمدن الزام‌آور شناخته شده‌اند، حتی بدون هر گونه تعهد کنوانسیونی». گفته شد که آنچه موجبات انعقاد کنوانسیون را فراهم آورد و روح ملل و افکار عمومی بین‌المللی را بر ایجاد کنوانسیون مذکور و تأیید آن رقم زد، وجدان جریحه‌دار بشر بود؛ یعنی این «وجدان بشر» است که خود بنای چنین اصولی را می‌گذارد که حتی بدون تعهد عهدنامه‌ای توسط ملل متمدن، الزام‌آور تلقی می‌شوند. این اصول بی‌شک اصول کلی انسانی است که در همه نظام‌های حقوقی دنیا پذیرفته شده و تحت عنوان اصول کلی حقوقی شناخته می‌شوند و از منابع مسلم حقوق بین‌المللی‌اند. یکی دیگر از مواردی که دیوان اصول مورد تأیید «وجدان بشر» را بی‌نیاز از تعهد کنوانسیونی اعلام می‌کند، رأی کانال کورفو ۱۹۴۹ است. دیوان در این رأی نیز اعلام کرد که تعهد دولت آلبانی به اطلاع‌رسانی نسبت به مین‌گذاری بودن دریای سرزمینی آن کشور نه ناشی از تعهدات کنوانسیونی بلکه ناشی از «ملاحظات اولیه انسانی» است. به تعبیر دیگر، دیوان دست به شناسایی تلویحی زده است مبنی بر اینکه منشأ اصول کلی حقوقی، «وجدان بشر» است. وقتی اصولی مانند قبح عقاب بلا بیان، اصل برائت، احترام به حقوق مکتسبه و... را بررسی می‌کنیم، ملاحظه می‌شود که این منطقی «وجدان بشر» است که چنین اصولی را بنا می‌نهد.

به لحاظ مفهومی روند درج «وجدان بشریت» در اسناد بین‌المللی پس از قید مارتنس را از یک نظر باید روند تکاملی استفاده از منبع اصلی (وجدان بشر) به جای عناصر و ملاک‌های آن (وجدان عمومی، ملاحظات اولیه انسانی، اصول انسانی) دانست و از سوی دیگر، تحول به‌کار گرفتن «اصول» به جای قواعد همراستا، شمردن کاربرد «وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی به تعبیر موسع، استفاده از منبع مادی حقوقی در متن قانون، استفاده از عوامل ضمانت اجرای ناشی از اعتقاد و عام‌شمولی، درج آمل و اهداف به‌جای قواعد ابزاری و کاربرد اصل به‌جای قاعده است. اینها همان ویژگی‌هایی است که به‌نوعی می‌توان گفت «وجدان بشر» نقش یک قاعده اساسی^۱ برای حقوق بین‌المللی را بازی کرده است که با روشن شدن بیشتر ویژگی‌های قواعد امره این ادعا مورد تأیید بیشتر نیز قرار خواهد گرفت.

سومین سند محتوی عبارت «وجدان بشر» اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر بود. اعلامیه

مزبور در دومین قید مقدمه خویش اظهار می‌دارد:
«از آنجا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اعمال وحشیانه‌ای منجر گشته که
«وجدان بشریت» را خشمگین کرده است...»

کاربرد عبارت «وجدان بشریت» در این سند نه تنها به لحاظ رشدی که در خود معنای
عبارت دارد و اخلاف خود یعنی «اصول انسانی»، «وجدان عمومی» و «ملاحظیات اولیه
انسانی» را شامل می‌شود، بلکه متعلق عبارت را نیز منحصر به رفتارهای حین جنگ نمی‌کند و
کل حقوق بشر را مخاطب قرار می‌دهد که منحصر به زمان و مکان نیستند. مجمع عمومی که
در ۱۹۴۶ نسل‌زدایی را نادیده گرفتن حیات گروهی انسان‌ها دانسته بود، در اعلامیه جهانی
حقوق بشر، خشم «وجدان بشر» را ناشی از نادیده گرفتن کل حقوق بشر معرفی می‌کند. گویی
مجمع عمومی در حال رویه کردن تطابق رفتارهای بشری و به‌خصوص بین‌المللی با ملاکی به
نام «وجدان بشریت» است.

قائل شدن به حقوق بشر آنچنان که در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ آمده، مبین این
مفهوم است که اعلامیه، ویژگی‌هایی را برای همه انسان‌ها به‌نحو کاملاً عمومی و به‌واسطه تعلق
داشتن آنها به خانواده انسانی قائل است و از آنجا که نیروی وجدان در همه آنها یکسان است و
به خوب و بدی‌های یکسانی هم حکم می‌کند، حقوق و تکالیف اساسی یکسانی را نیز برای همه
انسان‌ها بر می‌شمرد. این رویکرد تلقی حقوق طبیعی و اندیشمندان روشنگری را هم در مورد
حقوق بشر و هم در مورد مفهوم «وجدان بشریت» به ذهن متبادر می‌کند.

در جمع‌بندی بندهای ۳۳ و ۳۴ رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا
ترکشن^۱ که برخی از موارد نقض شدید حقوق بشر را به‌عنوان قواعد ارگا امنس^۲ (عام شمول)
معرفی می‌کند و نیز از مواد اولیه میثاقین حقوق مدنی سیاسی^۳ و حقوق اجتماعی-اقتصادی و
فرهنگی که قواعد اساسی بشری را تعطیل‌ناپذیر معرفی کرده‌اند، همچنین از رأی مشورتی
دیوان در ۱۹۵۱ در خصوص امکان اعمال حق شرط بر کنوانسیون جلوگیری و محکومیت
جنایت نسل‌زدایی و نیز ملاکی که مواد ۵۳ و ۶۰ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین در
مورد قواعد امره بین‌المللی به‌دست می‌دهد، همچنین از شاخصه‌هایی که از رأی دیوان
دادگستری در قضیه‌های کانال کورفو و نیکاراگوا استخراج می‌شود، می‌توان فهمید که
اساسی‌ترین و بنیادین‌ترین قواعد حقوق بشر را بی‌شک باید در زمره قواعد امره شمرد. البته
اسناد بین‌المللی که حاوی عبارت «وجدان بشریت» بودند و ذکر آنها رفت، به‌علاوه اساسنامه
دیوان بین‌المللی کیفری که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، همگی اساسی‌ترین ملاک تعیین و

1. Barcelona Traction, light and Power Company, limited, Second phase, Judgment, I.C.J. Reports 1970, p. 32, Paras 33-34.

2. *Erga Omnes*

3. ICCPR. Article. 5

مراعات حقوق بشر را تطابق با «وجدان بشریت» معرفی می‌کنند. اکنون می‌توان نتیجه گرفت که در حقوق بین‌المللی، بنیادین‌ترین ضابطه شناخت قواعد آمره، تعیین رابطه قواعد با «وجدان انسانی» است.

در واقع در سایه قائل شدن به عمومیت وجدان و ذاتی بودن آن برای همه انسان‌هاست که می‌توان چنین ویژگی‌هایی را نیز برای حقوق بشر قائل شد. به عبارت دیگر در صورتی که اسناد بین‌المللی به وجدان انسانی به دیده روان‌شناسان و علوم تجربی می‌نگریستند، نمی‌توانستند عمومیت، ذاتی بودن وجدان، حقوق یکسان و... برای افراد بشر قائل باشند.

وجدان انسانی در اسناد حقوق سخت

پنجمین سند بین‌المللی حاوی عبارت وجدان انسانی، اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری است. اساسنامه در دومین قید مقدمه خود اظهار می‌دارد:

«با یادآوری اینکه در طول قرن حاضر میلیون‌ها کودک، زن و مرد قربانی وحشیگری‌های غیرقابل‌تصوری بوده‌اند که «وجدان انسانی» را عمیقاً وحشت‌زده کرده است...»

سند مؤسس دیوان بین‌المللی کیفری و وحشیگری‌های صورت‌گرفته در قرن بیستم را عامل وحشت «وجدان انسانی» می‌داند. رویکرد این اساسنامه نیز تحت تأثیر وقایع دو دهه پایانی قرن بیستم از فضای حقوق جنگ، به کل حقوق بشر گراییده و رفتارهای غیرانسانی در زمان صلح را نیز عامل وحشت «وجدان انسانی» معرفی می‌کند. این سند بین‌المللی نیز همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر علاوه بر نسل‌زدایی، جنایات علیه بشر و جنایات جنگی را نیز محکوم می‌کند. آنچه این سند را از برخی اسناد پیشین متمایز می‌کند، به کار بردن Humanity به جای Mankind است که برخی از وجوه تفاوت این دو عبارت در ابتدای بحث گفته شد.

در اینجا به تحلیل استقرایی و ترکیبی از مفهوم عبارت «وجدان انسانی» در هر پنج سند مذکور و نیز در زمینه مفاهیم پیش‌گفته‌ای که ناشی از «وجدان انسانی» هستند، خواهیم پرداخت:

در حقیقت ادعان به «وجدان انسانی» در هر پنج سند، پیش‌گرفتن و اعتقاد به نوعی معرفت‌شناسی^۱ به‌خصوص است. این سیستم معرفت‌شناسی یک منبع معرفتی به نام «وجدان انسانی» را معرفی می‌کند، آن را معتبر دانسته و ملاک و معیار رفتارهای بین‌المللی را انطباق و یا تعارض با اصول و قضاوت‌های آن معرفی می‌کند. اینکه از «وجدان انسانی» در اندیشه‌ها و مکاتب گوناگون به‌عنوان یک منبع معرفتی یا مقام تعیین ضوابط اخلاقی یا مذهبی تعبیر شده

1. Epistemology

2. Johannes Morsink, Op Cit. P. 6

باشد، امر بدیعی نیست، اما اینکه چگونه یک منبع معرفتی اخلاقی نقش فعالی در یک سری اسناد تحقیقی حقوقی بازی کند، مسئله بسیار جالب توجهی است که درباره برخی از ابعاد و پیچیدگی‌های آن سخن گفتیم. این مفهوم به لحاظ معرفت‌شناسی حائز دو بخش است: اول ادعان به اینکه انسان‌ها به‌واسطه انسان بودن خویش و فارغ از هر مسئله دیگری واجد یک منبع معرفتی به نام وجدان هستند و دوم اینکه همه انسان‌ها توان دستیابی به گزاره‌های یقینی و صادق از این منبع را نیز دارند.^۱ این منبع معرفتی شاخصه‌های عینی و اولیه‌ای به نام وجدانیت اولیه دارد که در حمایت از انسانیت انسان، در ذات او نهفته است و اسناد بین‌المللی آنها را «ملاحظات اولیه انسانی» یا اصول و قوانین انسانی ذکر کرده‌اند.

در اینجا وجه الزامی دیگری رخ می‌نماید که ناشی از نحوه کاربرد عبارت «وجدان انسانی» و شاخصه‌های ذکر شده آن در اسناد موضوعه بین‌المللی است، و آن لزوم عمومیت داشتن و یکسان بودن خروجی‌ها، ضابطه‌ها و اصول «وجدان انسانی» است تا بتواند از ویژگی تعیین‌آ، قابل پیش‌بینی بودن^۲، و برقراری عدالت نوعی که لازمه نظم و انسجام حقوقی است، بهره‌مند باشد. بی‌شک نمی‌توان گفت که دولت‌ها معتقد به تشد آرای «وجدان انسانی» بوده‌اند و آن را به‌عنوان ضابطه رفتارهای بین‌المللی قرار داده باشند. این رویکرد سبب می‌شود «وجدان انسانی» ویژگی‌های حقوقی دیگری بیابد که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

«وجدان انسانی» در اسناد بین‌المللی مذکور، به‌عنوان منبع مادی و تحقیقی حقوق بین‌المللی معرفی می‌شود. این موضوع از نظر مادی دو اثر خواهد داشت: یکی اینکه «وجدان انسانی» اصولی دارد و قضاوت‌هایی می‌کند که خود می‌توانند مَر قاعده و قانون آتی باشند؛ دوم اینکه شاخصه قضاوت رفتارها و قواعد آینده قرار گیرند (قید مارتنس و...). از سوی دیگر، خود، منبع پوزیتیویستی حقوق بین‌المللی‌اند، چراکه به ملاحظات اولیه‌ای قائل است که همه انسان‌ها می‌دانند که نقض آنها نقض حقوق بین‌المللی خواهد بود (رای کورفو، نیکاراگوئه و...). از این‌رو با ملاکی که آرای ترافعی و مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری و دیگر اسناد بین‌المللی به‌دست می‌دهند، دانسته می‌شود که امروزه «وجدان انسانی» منبع مهم و برتر حقوق بین‌المللی است که یا در قالب اصول کلی حقوقی قابل شناسایی‌اند یا حتی لزوماً در چارچوب منابع سنتی مذکور در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌گنجد.

عبارت «وجدان انسانی» ویژگی منحصر به فردی از الزام‌آوری ذاتی در حقوق جوامع انسانی را در بردارد. این الزام ناشی از آرامش و عدم آرامشی است که رعایت یا عدم مراعات وجدانیت اولیه انسانی در پی خواهد داشت. جنس این الزام‌آوری در وهله اول اخلاقی و سپس در قالب

1. Ibid
2. Determinacy
3. Predictability

قواعد موضوعه، پوزیتیویستی است. از این رو مفهوم این عبارت از ویژگی مبنا بودن حقوقی نیز برخوردار است. منظور از ویژگی مبنایی داشتن مفهوم «وجدان انسانی»، منصرف از الزام‌آوری ناشی از وفای به عهد^۱ پوزیتیویستی اسناد بین‌المللی مذکور است.^۲

معرفی برخی رفتارهای صورت گرفته در جامعه بین‌المللی به‌عنوان عامل وحشت و خشم «وجدان انسانی» شناسایی یک نوع ضمانت اجرای اخلاقی - پوزیتیویستی برای ممنوعیت نقض شدید حقوق بشر در جهان است. ضمانت اجرایی که وفاق جهانی به‌وجود آورده و ملت‌ها، گروه‌ها، افراد و قومیت‌ها را از پدیداری یک دوره وحشیگری دیگر بر حذر و تا حدودی مصون می‌دارد، که هم جنبه حقوقی^۳ دارد و هم جنبه هنجاری یا حقوق نرم.^۴

مفهوم مخالف قیودی که عبارت «وجدان انسانی» را در خود جای داده‌اند، تلویحاً این مفهوم را به‌عنوان منتهی‌الغایات نظم حقوقی و هنجاری بین‌المللی معرفی می‌کنند. به بیان دیگر، هدف حقوق بین‌المللی را هرچه انسانی‌تر کردن روابط بین‌المللی و کنش‌ها و واکنش‌های این عرصه می‌نمایاند.

«وجدان انسانی» با شاخصه شدن توسط این اسناد، تولید و ایجاد قواعد، کنوانسیون‌ها و نهادهای بین‌المللی جدید را که عامل حمایت از حقوق بشر و شهروندان در عرصه‌های بین‌المللی‌اند، تسهیل کرده است که از جمله آنها می‌توان به میثاقین ۱۹۶۶ حقوق بشر، کنوانسیون ممنوعیت نسل‌زدایی، محاکم بین‌المللی کیفری خاص و دیوان بین‌المللی کیفری اشاره کرد.

همان‌طور که گفته شد «وجدان انسانی» با معیار شدن در اسناد بین‌المللی به‌نوعی ضابطه شناسایی قواعد امره بین‌المللی قرار می‌گیرد و بدین لحاظ گویی سنگ بنا و شالوده قانون اساسی حقوق بین‌المللی را تشکیل داده است.^۵ شریف باسیونی در این زمینه می‌گوید: «ممنوعیت جرایم شناخته‌شده بین‌المللی که اولاً تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی باشند و ثانیاً موجب وحشت «وجدان انسانی» شوند، می‌تواند به‌عنوان [شاخصی برای] امره بودن یک قاعده مدنظر قرار گیرد».^۶

«وجدان انسانی» از «ادعای» عام‌شمولی شروع شد، اما به‌زودی عام‌شمولی خود را از طریق حمایت‌های ملل مختلف و افراد بشر در سراسر کره خاکی تثبیت کرد و با حمایت‌های گسترده‌ای که از ملاک قرار دادن این مفهوم به‌عنوان منبع و ضابطه حقوق بشر صورت گرفت،

1. *Pacta Sunt Servanda*

2. See: Tom Tyler, *Why People Obey the Law*, Princeton University Press, 2006

3. Hard Law

4. Soft Law

۵. شرح این موضوع به تفصیل در مطالب قبل آمد.

6. Bassiouni, op cit. P. 69

قواعد بین‌المللی حقوق بشری را از مشکل مبتنی بودن بر رضایت خارج ساخت و به آنها ویژگی عینی بخشید که این خود گسترش حقوق بین‌المللی میان تابعان جدید و شیوه جدید قاعده‌گذاری بین‌المللی را معنی می‌دهد.

«وجدان انسانی»، با شناسایی قواعد ارگا امنس و نیز با اعلام لازم‌الرعايه بودن حقوق بنیادین بشر هنگام جنگ و صلح، حتی بدون آنکه این حقوق مشمول رضایت دولت‌ها قرار گیرند، حقوق بین‌المللی را از حاکمیت محوری خارج کرد و محوریت را در آن به حقوق بشر بخشید.

«وجدان انسانی» و مشتقات آن، نواقصی را از حقوق بین‌المللی رفع کرده‌اند، که حصول توافق دولت‌ها بر آنها بسیار زمان‌بر و صعب بوده است. به‌خصوص در حوزه‌های حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیربین‌المللی، که مهم‌ترین جلوه‌گاه‌های بروز حاکمیت‌های قدرتمند آنها بود. از این رو به‌نظر می‌رسد که در آتی نیز از قابلیت‌های این مفهوم در چنان تنگناهایی می‌توان بهره برد. اخلاقی بودن و عام‌شمول کردن حقوق بشر بین‌المللی نیز از آثار اخلاقی و عام‌شمول بودن منبع این حقوق، یعنی «وجدان انسانی» است.

نتیجه‌گیری

از بررسی اسناد واجد عبارت «وجدان انسانی» و عبارات مشتق از آن نتایج ذیل حاصل آمد. اسناد بین‌المللی، حقوق و نظام قضایی را تجلی خارجی محکمه درونی انسان، یعنی «وجدان انسانی» دانسته‌اند و منبع رشد و شاخصه ارزشی این نظام حقوقی را نیز از همین «وجدان انسانی» فراهم کرده‌اند. در این اسناد «وجدان انسانی» منبع معرفتی انسانی فرض شده است. که با گزاره‌های یقینی خود، هماهنگ‌کننده خواسته‌های بنیادین ملت‌های سراسر عالم است. از این رو چندین نقش برای «وجدان انسانی» در نظر گرفته شده است. اول، وجدان انسانی به‌عنوان یک منبع مادی برای پر کردن خلأهای حقوقی در مقدمه اسناد الزام‌آور (اسناد حقوق سخت) و... استفاده شده است؛ دوم «وجدان انسانی» در برخی آرا و اسناد بین‌المللی به‌عنوان یک منبع پوزیتیویستی (برای مثال اصول کلی حقوقی) مورد شناسایی و استناد قرار گرفته است؛ سوم از اسناد بین‌المللی و به‌خصوص آرای محاکم بین‌المللی چنین بر می‌آید که «وجدان انسانی» می‌بایست شاخصه نظم حقوقی بین‌المللی باشد و برای تعیین قواعد اساسی جامعه بین‌المللی در کل، یعنی قواعد امره بین‌المللی، باید آن را ملاک قرار داد. با توجه به این نقش‌ها، جریحه‌دار کردن «وجدان انسانی» تغییرات عمیقی را در عرصه حقوق بین‌المللی سبب شده و حقوق بین‌المللی را روی ریل انسانی‌تر شدن قرار داده است. این ویژگی به اضافه نقش

ضابطه‌ای و شاخص بودن «وجدان انسانی» در حقوق بین‌المللی موجب تحولات جدیدی در چند دهه اخیر شده است: از جمله انسانی‌تر شدن حقوق جنگ، تسهیل شکل‌گیری حقوق بین‌المللی کیفری و جرم‌انگاری نقض ارزش‌های اساسی جامعه بین‌المللی، تغییر رویکرد حاکمیت‌محوری به رویکرد حقوق بشری حقوق بین‌المللی و طرح دکترین‌های مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت. همچنین تغییرات حقوق بشری در حوزه مسئولیت بین‌المللی و تحول دولت‌های اقتدارگرا به دولت‌های خدمتگزار نیز از این رهگذر قابل درک است. تعیین شاخصه‌های اینکه چطور «وجدان انسانی» منبع حقوق بین‌المللی باشد و در آینده خلأهای حقوق بین‌المللی را پر کند، می‌تواند موضوع پژوهش‌های آتی باشد.

منابع

۱. شیبث، ویلیام ای (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر دیوان کیفری بین‌المللی، ترجمه سید باقر میرعباسی و حمید الهوئی نظری، چ اول، تهران: جنگل.
۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۷)، حقوق بین‌الملل عمومی، چ سی‌وپنجم، تهران: گنج دانش.
۳. فلسفی، هدایت‌اله (۱۳۷۹)، حقوق بین‌الملل معاهدات، چ سوم، تهران: فرهنگ نشر نو.
۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، فلسفه حقوق، چ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، اسلام و مقتضیات زمان ۱، مجموعه آثار، چ نهم، تهران: صدرا.
۶. معین، محمد (۱۳۸۲)، فرهنگ معین، چ اول، تهران: زرین.
7. D. L. A. Barker, Colin Frank Padfield, (2007). *Law Made Simple*, 3 Reviews
8. Erich Fromm. (1980) *Greatness and Limitations of Freud's Thought*. Jonathan Cape, London.
9. John B Noss. (. 1968) *Man's Religions*. New York, Macmillan.
10. Ninian Smart. (1989). *the World's Religions: Old Traditions and Modern Transformations*. Cambridge University Press.
11. Ninian Smart. (1971). *the Religious Experience of Mankind*. Fontana
12. Peter Winchm, (1968). *Moral Integrity*. Basil Blackwell, Oxford.
13. Rosemary Moore. (2000) *the Light in Their Consciences: The Early Quakers in Britain 1646–1666*. Pennsylvania State University Press, University Park. PA,
14. Shahabuddeen, Muhammad. (2007) *Precedent in the world court*, Cambridge University Press.
15. Thomas M. Franck, (1995) *Fairness in international law and institutions*, Oxford university press,
16. Tom Tyler, (2006). *Why People Obey the Law*, Princeton University Press,
17. Bassiouni, (1996) International Crimes: *Jus Cogens and Obligatio Erga Omnes*, 59 *Law & Contemp Problems* 63, at 69.
18. Johannes Morsink, (2008) *The Universal Declaration and the Conscience of Humanity: For presentation at the conference: Rights That Make Us Human Beings. Human Rights as an Answer to Historical and Current Injustice*,

Nuremberg, 20 November.

19. May, L. (1983) "On Conscience". American Philosophical Quarterly 20: 57° 67.
20. Theodor Meron, *Humanization of humanitarian law*, Ajiil, Vol. 94, No. 2 (Apr., 2000), 239-278.

International Documents

21. Geneva Conventions of August 12, 1949
22. Two Additional Protocols to the Geneva Conventions 1977
23. Convention on Prohibition or Restriction on the Use of Certain Conventional Weapons Which May Be Deemed to Be Excessively Injurious or to Have Indiscriminate Effects, Oct. 10, 1980
24. Statute of International Criminal Court Adopted at 1998
25. The Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide was adopted by the United Nations General Assembly on 9 December 1948
26. International Covenant on Civil and Political Rights, adopted by the United Nations General Assembly on 16 December 1966. Article 5
27. UN General Assembly, Res. 96 (1) 11th Dec. 1946
28. UN General Assembly, Res. 217 A (III). 10th Dec 1948.

ICJ Case-Law

29. The Advisory opinion of International Court of Justice on (ICJ) Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons. On 8 July 1996
30. Corfu Channel case (UK v. ALB) (Merits), 1949 ICJ Rep. 4, 22 (Apr. 9)
31. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Jurisdiction and Admissibility, 1984 ICJ REP. 392 June 27, 1986.
32. Advisory Opinion concerning reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide of 28 May 1951
33. Advisory Opinion concerning reservations to the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide of 28 May 1951
34. Barcelona Traction, light and Power Company, limited, Second phase, Judgment, I.C.J. Reports 1970, p. 32, Paras 33-34.

ICTY Case-Law

35. Prosecutor v. Furund *ij*, Judgement, No. IT° 95° 17/1° T, para. 137 (Dec. 10, 1998).
36. Prosecutor v. Marti Review of the Indictment Pursuant to Rule 61, No. IT° 95° 11° R61, paras. 12-13 (Mar. 13, 1996).